

عاشورا و تحریفات

یکی از آسیب‌هایی که فرهنگ عاشورا از دیرزمان با آن مواجه بوده ورود تحریفات در این واقعه‌ی عظیم است.

هر چند روحانیت شیعه همواره برای حراست از فرهنگ عاشورا، نه فقط آن را در طول اعصار بازگو کرده بلکه حتی به بازسازی آن و پاسداری از ارزش‌های ناشی از آن پرداخته است،^۱ اما در عین حال در نقل و بازگو کردن حادثه‌ی عاشورا تحریفات زیادی وارد شده، هم تحریف لفظی و هم تحریف‌های معنوی در تفسیر این حادثه صورت گرفته است.

با کمال تأسف تحریفاتی که در این حادثه صورت گرفته، همه در جهت پایین آوردن و مسخ کردن قضیه و در جهت بی‌خاصیت و بی‌اثر کردن آن بوده است.^۲ و کار به جایی رسیده که بر مصیبت حسین بن علی نه تنها از ضرب تیر و شمشیر بلکه از جعل‌ها و دروغ‌ها و تحریفات وارد باید گریست.^۳

اولین آسیب‌ها

بلافاصله پس از حادثه‌ی عاشورا دشمنان اسلام به تحریف این واقعه‌ی عظیم پرداختند و سعی کردند اهداف قیام امام حسین علیه السلام را به گونه‌ای دیگر - به نفع خود و به ضرر اسلام - جلوه دهند.^۴

^۱ محمدتقی مصباح یزدی، تلخیص از آذرخشی دیگر از آسمان کربلا، ص ۹.

^۲ شهید مرتضی مطهری، برداشت از مجموعه آثار، ج ۱۷، ص ۷۰.

^۳ میرزا حسین نوری طبرسی، لؤلؤ و مرجان، ص «ی»

^۴ ناگفته نماند که عکس‌العمل‌ها و پاسخ‌های حضرت زینب تمام نقشه‌های دشمنان را نقش بر آب ساخت.

مثلاً وقتی کاروان اسیران کربلا، به کاخ عبیدالله بن زیاد آورده شدند، عبیدالله خطاب به حضرت زینب گفت: «سپاس خدای را که شما را رسوا کرد و کشت و افسانه‌ی شما را دروغ نمود و در آنچه آورده

بودید دروغتان را آشکار ساخت.»^۵ یعنی کل نبوت شما یک حيله و دروغ بود.^۶

می‌بینیم که عبیدالله چون نتوانست اصل واقعه‌ی عاشورا را انکار کند دست به تحریف معنوی این حادثه زده و شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش را شکست و رسوایی برای اهل بیت می‌داند و البته به این هم بسنده نمی‌کند و کل نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را زیر سؤال می‌برد و حيله و دروغ می‌پندارد.^۷

اما پاسخ حضرت زینب همه را در بهتی غریب فرو می‌برد و آن‌چنان سخن می‌گوید که گویی هیچ اتفاقی نیفتاده است. ایشان می‌فرماید: «سپاس سزاوار خدایی است که ما را به محمد صلی الله علیه و آله گرامی داشت و ما را به خوبی از پلیدی پاکیزه گردانید. جز این نیست که شخص فاسق رسوا می‌شود و انسان تبه‌کار دروغ می‌گوید و آن هم ما نیستیم دیگرانند الحمد لله.»^۸

حضرت زینب پاسخ بسیار دقیقی می‌دهد و این کار خیلی سخت است. ما بعضی وقت‌ها چند فحش و ناسزا به دشمن می‌گوییم تا عزتمان را حفظ کرده باشیم در حالیکه چنین چیزی در روش کربلا و زینب و بقیه اسیران نیست. حضرت نه زیون‌اند و نه چاپلوس، و نه التماس می‌کنند که دیگر ما را نکشید در عین حال هم عزتشان را حفظ می‌کنند و هم بی‌باکی بی‌جا از خود نشان نمی‌دهند و این‌گونه روحیه‌ی تعادل در نهضت حسینی را حفظ می‌کنند.^۹

^۵ شیخ مفید، الارشاد، ترجمه سیدهاشم رسولی محلاتی، ج ۲، ص ۱۱۹؛ ترجمه‌ی کتاب نفس المهموم، مترجم میرزا ابوالحسن شعرانی، ص ۳۶۷.

^۶ اصغر طاهرزاده، کربلا مبارزه با پوچی‌ها، ج ۱، ص ۱۲۷.

^۷ همان، ص ۲۷.

^۸ شیخ مفید، الارشاد، ترجمه سیدهاشم رسولی محلاتی، ج ۲، ص ۱۲۰؛ ترجمه‌ی کتاب نفس المهموم، مترجم میرزا ابوالحسن شعرانی، ص ۳۶۷.

^۹ اصغر طاهرزاده، برداشت از کربلا مبارزه با پوچی‌ها، ج ۱، ص ۱۲۸.

عبداللہ بن زیاد کہ نہ حکمت حسینی را می شناخت و نہ اسلام را می فهمید، دید گردنی را کہ می خواست خم کند راست تر ایستاد. برای بار دوم خواست زینب را با شکستی کہ قابل لمس تر باشد روبرو سازد تا همه ی قافله ی اسرا را شکسته باشد، گفت: «چگونه دیدی آنچه را خدا با برادرت انجام داد؟»^{۱۰} حضرت زینب فرمود: «ما رأیتُ إلاّ جمیلاً...»^{۱۱} از خدا جز خوبی ندیدم خداوند برایشان شهادت را مقرر فرموده بود و آنان به سوی آرامگاه های همیشگی خود شتافتند و خداوند میان تو و آنها جمع فرماید و با آنها محاجّه و خصومت خواهی کرد و آنگاه می نگری کہ رستگاری برای کیست! مادرت به عزایت بشیند ای پسر مرجانه!^{۱۲} و به او می فهماند کہ باید خود را برای پاسخ آنچه کرده آماده کند.

ایستادگی شجاعانه در مقابل تحریف

خانواده ی مقتولین همه روبروی ابن زیادند ولی حضرت زینب نمی گوید علت کارهایت را به ما بگو و یا از او طلب خون بها و قصاص کند، بلکه می گوید خود را برای پاسخ آماده کن. یعنی جنگ بین ما و شما نیست تا بخواهی به ما پاسخ دهی بلکه جنگ بین تو و خداست، پس برای روزی کہ خدا میان تو و آنها جمع می فرماید خود را برای پاسخ به خدا آماده کن. و این گونه جبهه تغییر پیدا می کند. حضرت زینب اصلاً احساس شکست نمی کنند نہ این کہ به اصطلاح صورتشان را با سیلی سرخ کرده باشند در حکمت و روش حسینی اصلاً شکست معنا ندارد و حتی در کسوت اسارت و در بین دشمنان همواره پیروزی نمایان است.^{۱۳} حضرت زینب نہ تنها پاسخ های کوبنده به دشمنان می دهد بلکه در چند جمله اصول دین را نیز برای همه تداعی می کند. آنجا کہ فرمودند: «سپاس سزاوار خدایی است...» اصل توحید را ثابت می کند، وقتی در ادامه فرمودند: «... ما را به محمد ﷺ گرامی داشت» به اصل نبوت نگاه می کند. آن جا کہ فرمودند: «جز بدکاره رسوا نمی شود و آن «ما» نیستیم، منظور از «ما» اهل بیت عصمت و طهارتند کہ اشاره به اصل امامت دارد و در جمله ی «ما رایت الا جمیلاً» عدالت خداوند را به

^{۱۰} سید بن طاووس، لهوف، ترجمه عقیقی بخشایشی، ص ۱۹۱؛ در الارشاد و نفس المهموم آمده: «دیدنی خدا با خاندانت چه کرد؟»

^{۱۱} همان.

^{۱۲} شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۲۰؛ سید بن طاووس، لهوف، ترجمه عقیقی بخشایشی، ص ۱۹۱؛ ترجمه ی کتاب نفس المهموم، مترجم

میرزا ابوالحسن شعرانی، ص ۳۶۷.

^{۱۳} اصغر طاهرزاده، برداشت از کربلا مبارزه با پوچی ها، ص ۱۲۸.

اثبات رساندند و در پایان آنجا که به پسر زیاد فرمودند: خود را برای پاسخ آماده کن! مسأله معاد را در اذهان تداعی کردند.

آسیبی دیگر

دشمنان اسلام بسیار تلاش کردند تا صحنه‌ی کربلا را جنگ بین دو قبیله‌ی بنی‌هاشم و بنی‌امیه معرفی کنند. در تبلیغات دشمن بحث دعوای بنی‌امیه و بنی‌هاشم بیشتر به میان است و البته بنی‌هاشم را به عنوان یک قبیله معرفی کردند نه به عنوان اهل بیت نبوت؛ تا بر اساس جوی که ساخته بودند بگویند اسلامی مطرح نیست بلکه دعوای بین دو قبیله است.^{۱۴}

البته یزید در کاخ خود به دفاع از این نظریه می‌پردازد، او در کاخ خود با عصا به دندان‌های امام حسین علیه السلام می‌زد^{۱۵} و این جملات را، شعرگونه می‌خواند که:

ای کاش بزرگان طایفه‌ی من که در جنگ بدر کشته شدند می‌بودند و می‌دیدند که طایفه‌ی خزرج چگونه از شمشیر زدن ما به جزع آمده‌اند و می‌نالند، تا از دیدن این منظره، فریاد خوشحالی آنان بلند شود و فرحناک گردند و بگویند: «ای یزید! دستت شل مباد!». ما بزرگان بنی‌هاشم را کشتیم و آن را به حساب بدر گذاشتیم. این روز در مقابل آن روز قرار گرفت. بنی‌هاشم با پادشاهی بازی کردند و گر نه، نه خبری از رسالت بود و نه وحیی نازل شد. من از فرزندان خندف نباشم اگر از فرزندان احمد انتقام کارهای او را نگیرم.^{۱۶}

یزید به گونه‌ای سخن می‌گفت که گویا اصلاً پیامبری و اسلامی و قرآنی در میان نبوده است. اما فرهنگ کربلا، فرهنگ نمایش اسلام بود.

حضرت زینب در مقابل یزید فرمودند: «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی رسولہ و آلہ اجمعین و صدق الله سبحانه کذلک یقول: ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اسَآؤُا السَّوَاىَ اَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ».^{۱۷}

^{۱۴} همان، ص ۱۲۶.

^{۱۵} داستان چوب زدن به دندان‌های مبارک امام حسین علیه السلام در ارشاد شیخ مفید، توسط ابن سعد در دارالاماره کوفه بیان شده است.

^{۱۶} سید بن طاووس، لهوف، ترجمه عقیقی بخشایشی، ص ۲۱۴ و ۲۱۵.

^{۱۷} سوره روم، آیه ۱۰.

^{۱۸} سید بن طاووس، لهوف، ترجمه عقیقی بخشایشی، ص ۲۱۵.

آتش پایان کار آنها بود که کردار بد کردند آنها برای ارضای نفس خود آیت‌های خدا را دروغ خواندند و آن را مسخره نمودند و با بی‌اعتنایی نسبت به آنها از آنها گذشتند.

سپس فرمودند:

یزید! از این که زمین و آسمان را بر ما تنگ گرفته‌ای و ما را همانند اسیران خارجی به شهرها و دیارها کشانده‌ای، گمان کردی که ما در نزد خدا خوار و پست شده‌ایم و تو در پیشگاه او قرب و منزلت داری؟ ... اگر چنین تصور باطلی بر وجود تو حکمفرما شده است لحظه‌ای بیندیش و فکر کن. مگر تو فراموش کرده‌ای کلام خدا را جایی که می‌فرماید: «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ خَيْرًا لَّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ»^{۱۹} ... یزید! هر آنچه خواهی مکر و فریب و سعی خود را به کار گیر، ولی بدان که هر چه تلاش و مکر به کار گیری، باز هرگز توان آن را نداری که ذکر خیر ما را از یادها بیرون ببری. تو هرگز قدرت آن را نداری که وحی ما را نابود و ذکر ما را خاموش سازی ...^{۲۰}

برخورد حضرت زینب برخورداری الهی و تذکری عزتمند بود. این که انسان بتواند به گونه‌ای حرف بزند که عزت خودش و حقارت دشمن در صحنه بماند کار بسیار سختی است، که آن را در حکمت ابا عبد الله عليه السلام می‌بینیم و زینب یکی از مهم‌ترین ارکان این حکمت است.^{۲۱}

در فرهنگ کربلا انزوا و چاپلوسی معنا ندارد. یک زن در برابر یزید در حال اسارت ایستاده و می‌گوید تو شکست خوردی! و در واقع این جا یزید است که اسیر دست زینب شده است.

یزید در مقابل تزلزلی که پیدا کرده بود گفت: خدا روی پسر مرجانه (عبیدالله بن زیاد) را زشت کند.^{۲۲} من راضی به کشتن حسین نبودم، خدا بکشد پسر مرجانه را.^{۲۳}

^{۱۹} گمان نکنند آنان که به راه کفر برگشته‌اند که آنچه ما برای آنها پیش می‌آوریم و آنها را مهلت می‌دهیم، به نفع آنان و به خیر و سعادتشان است. این مهلت دادن نه تنها به نفع آنان نیست، بلکه دقیقاً برای آن است که بر گناهان خود بیفزایند و برای آنان عذاب ذلت‌آمیزی در پیش باشد. سوره آل عمران، آیه ۱۷۸.

^{۲۰} سید بن طاووس، لهوف، ترجمه عقیقی بخشایشی، ص ۲۱۵ تا ۲۱۹.

^{۲۱} اصغر طاهرزاده، برداشت از کربلا مبارزه با پوچی‌ها، ج ۱، ص ۱۳۴.

^{۲۲} شیخ مفید، الارشاد، ترجمه هاشم رسولی محلاتی، ج ۲، ص ۱۲۵.

در واقع یزید و یزیدیان در روح بلند اسیران کربلا اسیر شده و یزید از خود بیزار گشته بود. و بالاخره زمانی که قرار بود اسرا به مدینه فرستاده شوند خطاب به امام سجاد علیه السلام گفت: «خدا لعنت کند پسر مرجانه را! آگاه باش به خدا اگر من با پدرت برخورد کرده بودم و سر و کارش به دست من افتاده بود هیچ چیز از من نمی خواست جز آنکه به او می دادم و به هر نیرویی که داشتم نمی گذاشتم او را بکشند...»^{۲۴} این جملات یعنی شکست یزید و شکست ناپذیری نهضت کربلا، آن هم به واسطه‌ی روح بلند اسیران کربلا و خطبه‌های کوبنده‌ی آنها.^{۲۵}

علاوه بر حضرت زینب ، امام سجاد علیه السلام، ام کلثوم دختر والا مقام امام علی علیه السلام و فاطمه صغری دختر بزرگوار امام حسین علیه السلام نیز به ایراد خطبه پرداخته‌اند.^{۲۶}

آن از میان نرفت اما چنان از خاصیت افتاد که ظالمان هیچ منعی و خطری برای عزاداری نمی دیدند و حتی خود پیش قدم می شدند.

البته گاهی برخی از روشنفکران از این گونه عزاداری‌ها برمی آشفتنند و اعتراض می کردند ولی عوام به حرف آنها هیچ توجهی نداشتند.

در محرم ۱۳۳۰ سپاه روس به تبریز حمله کرد و ثقة‌الاسلام تبریزی را در روز عاشورا به دار کشید اما مردم به سر و سینه می زدند و از ظلم یزید می نالیدند و کشته شدن مردی مانند حسین را توسط یزیدصفتان نمی دیدند.

ساعتی قبل از به دار کشیدن ثقة‌الاسلام عده‌ای از آزادی خواهان تصمیم گرفتند مردم را به محل به دار آویختن او ببرند و با این کار وی را نجات دهند. از این رو به یکی از تکیه‌های شهر رفتند که مرکز قمه‌زنان بود. آزادی خواهان به سردسته‌ی قمه‌زنان گفتند: شما که برای امام حسین علیه السلام حاضرید قمه بزنید، خبر دارید که عده‌ای بیگانه می خواهند ثقة‌الاسلام را به دار بیاویزند؟ شما چند هزار نفرید، در حالیکه تفنگداران روسی دوست نفرند، بیاید کاری حسینی کنید و او را نجات دهید. مطمئن باشید امام حسین علیه السلام از این مردانگی شما بیشتر راضی

^{۲۳} اصغر طاهرزاده، کربلا مبارزه با پوچی‌ها، ج ۱، ص ۱۳۸.

^{۲۴} شیخ مفید، الارشاد، ترجمه هاشم رسولی محلاتی، ج ۲، ص ۱۲۶.

^{۲۵} اصغر طاهرزاده، برداشت از کربلا مبارزه با پوچی‌ها، ج ۱، ص ۱۳۹.

^{۲۶} متن خطابه‌ها در لهوف سید بن طاووس آمده است. همچنین متن سخنان فاطمه صغری در کتاب یاران کوچک حسین علیه السلام ص ۱۸۹ به بعد آمده است.

می‌شود. سردسته‌ی قمه‌زنان گفت: «آقا جان! آنها تفنگ دارند و آدم را می‌کشند.» و این منطق سردسته‌ی عزاداران حسینی بود.^{۲۷}

و چه خوش گفت مولوی در شرح حال این گونه عزاداران که:

پس عزا بر خود کنید ای خفتگان زانک بد مرگ‌یست این خواب گران
بر دل و دین خرابت نوحه کن که نمی‌بیند جز این خاک کُهن^{۲۸}

^{۲۷} محمد اسفندیاری، برداشت از آسیب‌شناسی دینی، ص ۲۲۳ تا ۲۲۶.

^{۲۸} علامه محمد تقی جعفری، حادثه‌ی کربلا در مثنوی، ص ۱۸.